

پژوهشنامه عرفان

دوفصلنامه علمی، سال دوازدهم،

شماره بیست و چهارم،

بهار و تابستان ۱۴۰۰،

صفحات ۸۸-۶۹

جایگاه وقت در تصوف

ناصر رحیمی*

رحیمه ادهم**

چکیده: «وقت» یکی از مفاهیم عرفانی و اصطلاحی رایج در میان اهل تصوف است. نویسندگان کتاب‌های کهن تصوف، تعاریف گوناگونی برای وقت آورده‌اند. تعدد تعریف‌ها و گاه نارسایی پاره‌ای از آن‌ها باعث شده که جایگاه و اهمیت وقت در عرفان و تصوف، آنچنان که شایسته است، روشن نباشد.

در این پژوهش با استناد به منابع کهن، معانی مختلف وقت را بیان کرده؛ سپس با توجه به سخنان مشایخ و بزرگان تصوف به بررسی مفهوم وقت و اهمیت آن در این حوزه پرداخته‌ایم تا جایگاه اساسی و بنیادین آن آشکار شود.

کلیدواژه‌ها: وقت، حال، تصوف، عرفان

e-mail:rahimi.naser@semnan.ac.ir

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

e-mail:a.rahimeh@yahoo.com

** دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

مقاله علمی پژوهشی است. دریافت مقاله ۱۳۹۸/۲/۲۲؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۳/۳

مقدمه:

وقت در لغت به معنای هنگام، ساعت، فرصت، زمان و مدت است؛ اما در میان متصوفه و عرفا، وقت اصطلاحی رایج است که معنای متفاوتی دارد. در کتاب‌های کهن تصوف، تعریف‌های گوناگونی از «وقت» آمده که تکرار آن‌ها را در متون متأخر و فرهنگ‌های تخصصی عرفانی نیز می‌بینیم. هرچند تکرار تعریف‌های وقت نشان از اهمیت آن دارد، اما نقش اساسی وقت را در تصوف بیان نمی‌کند. بنابراین شایسته است معنا، مفهوم، اهمیت و جایگاه آن به خوبی آشکار شود. در این مقاله سعی داریم با استناد به منابع کهن و اقوال مشایخ، جایگاه وقت را در تعریف تصوف و در آداب و اصول آن و برخی اصطلاحات رایج در تصوف بیان کرده و با توجه به تعریف‌های وقت، رابطه آن را با حال مشخص سازیم. در ادامه، ارتباط وقت را با مفاهیمی مانند معرفت و فقر بیان می‌کنیم؛ سپس با بررسی تعبیر «نقد وقت» و عبارت «الوقتُ سیفٌ» و آوردن تفسیرهای آن، اهمیت وقت را نزد متصوفه بیان کرده و در پایان تفسیر حدیث: «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ» را از زبان اهل تصوف بیان می‌کنیم.

تصوف و وقت

صوفیان تعریف‌های گوناگونی از تصوف دارند. ابوسعید خراز می‌گوید: «تصوف، تمکین از وقت است» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۲: ۴۵). ابوسعید ابوالخیر گفته است: «هفتصد هزار مشایخ در ماهیت تصوف سخن گفته‌اند. تمام‌ترین و بهترین همه قول‌ها این است که: استعمالُ الوقتِ بما هو اُولی به» (محمدبن منور، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۹۹). و این همان سخنی است که از قول چند تن از مشایخ تصوف بیان شده است؛ عمرو بن عثمان مکی می‌گوید: «[تصوف] آن است که بنده به هر وقتی مشغول به چیزی بود که در آن وقت اولی تر بود» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۲: ۴۰). و جریری می‌گوید: «تصوف، وقت نگاه داشتن است» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۱۹۲). سلیمان التیمی می‌گوید: «همانا تصوف اغتنام وقت است» (ابونعیم اصفهانی، بی تا، ج ۳: ۲۷). از نظر حسین نوری تصوف چیره‌شدن بر وقت است (خرگوشی، ۲۰۱۰: ۳۰). در این سخنان تصوف براساس وقت تعریف شده است.

بسیاری از مشایخ نیز برای وقت ارزش فراوان و والایی قائل شده‌اند؛ ابوبکر واسطی برترین طاعت را حفظ اوقات می‌داند و می‌گوید: «فاضل‌ترین همه طاعت‌ها نگاه‌داشتن وقت است و آن،

آن است که بنده از حد فرانشود و جز با خدای نایستد و از وقت خویش بیرون نشود» (قشیری، ۱۳۷۴: ۲۹۳). ابن عطا نیز در پاسخ به این سؤال که از طاعت‌ها کدام فاضل‌تر است، می‌گوید: «مراقبت حق بر دوام وقت» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۱: ۴۵۶). ابوحفص حداد نیز گفته است: «فاضل‌ترین عمل عالمیان آن است که بر اوقاتشان با پروردگارشان مراقبت کنند» (خرگوشی، ۲۰۱۰: ۱۲۹). اهل تصوف در سخنانشان، برای اوقات، بهترین و فاضل‌ترین هم قائل شده‌اند؛ ابوسعید اعرابی می‌گوید: «همه اوقات از خداست و بهترین اوقات، وقتی است که خداوند در آن جاری سازد آنچه از من او را راضی می‌کند» (ابونعیم اصفهانی، بی‌تا، ج ۱۰: ۳۷۶). ابوعبدالله مغربی گفته است: «فاضل‌ترین وقت‌ها آبادان داشتن وقت است به موافقت» (قشیری، ۱۳۷۴: ۶۳). و عبدالله منازل فاضل‌ترین وقت‌ها را وقتی می‌داند که از خواطر و وسواس نفس رسته باشیم و مردمان از ظنّ بد ما رسته باشند (قشیری، ۱۳۷۴: ۷۳).

این توجه و تأکید فراوان بر وقت و حفظ اوقات نشان از اهمیت مفهوم وقت نزد صوفیان دارد.

وقت در کتاب جوامع آداب الصوفیه

سلمی در کتاب *جوامع آداب الصوفیه* اصول، قواعد و آدابی را ذکر می‌کند که اهل تصوف بدان‌ها پایبندند. با مطالعه و بررسی این آداب و اصول و بازتاب فراوان «وقت» در بیان آن‌ها، جایگاه اساسی وقت در میان صوفیه نمایان می‌شود. آنچه در زیر می‌آید، ترجمه‌ای است از مطالب این کتاب و نقش «وقت» در آداب و اصول تصوف.

- سلمی سخنی از ابوبکر و راق نقل کرده است که مطابق آن، وی ادب را حفظ جوارح با پیروی کردن از اوامر و حفظ اوقات در همه متصرفات می‌داند. به گفته وی چنانچه کسی جوارحش را حفظ نکند و وقتش را فروگذارد، جوارحش به ترک ادب بازمی‌گردند و کسی که وقتش را حفظ کند و از سرش مراقبت کند، خداوند اوقات و جوارحش را حفظ می‌کند (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۵۲).

- از آداب ایشان (اهل تصوف) حفظ وقت و اکتفا کردن به کمترین‌هاست و سپس می‌گوید: «الوقت أعزّ الاشياء فاشغله بأعزّ الاشياء» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۵۴).

- از آداب ایشان، اشتغال داشتن به آن چیزی است که در اوقاتشان بر آن‌ها واجب شده است، بدون آنکه به اوقات آینده بیندیشند و تدبیر کنند. به گفته سهل بن عبدالله اشتغال به وقت گذشته، ضایع کردن وقت ثانی است. شقیق بلخی نیز معتقد است که حسرت امور گذشته و تدبیر اموری که نیامده است، برکت عمرت را می برد (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۵۶).
- از آداب ایشان است مخالفت همیشگی با نفس و به کار بردن آنچه در هر وقتی اولی تر است (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۷۰).
- از آداب ایشان است ترک اشتغال به احوال گذشته و آینده و مراقبت از وقت. جنید به یکی از یارانش سفارش می کند که التفات به احوال گذشته را ترک کند؛ چرا که التفات به گذشته، انسان را از آنچه در حال حاضر اولی است مشغول می دارد. به گفته عبدالله مبارک نیز کسی که به اوقات گذشته و آینده مشغول گردد، وقتش بی فایده از دستش می رود (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۷۳).
- از آداب ایشان است پند گرفتن از اوقاتی که بر آن‌ها می گذرد و اجتناب از فرو گذاشتن اوقاتشان و ضایع کردن آن. سری گفته است: «از روزگار پند بگیر و از گذر روزها و شب‌ها با پرداختن به شهوات، طلب لذت مکن و آنچه از روزگار گذشته است، نشانی بدان بر آنچه هنوز نیامده است و آنچه در ایام گذشته فاسد کردی، در باقی مانده عمرت اصلاح کن» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۷۸).
- از آداب ایشان است، حفظ اوقات و ملازمت آداب در احوال. فهدان می گوید: «همانا تو بین سه وقت قرار داری؛ وقتی که گذشته است؛ راهی برای جبران آن وجود ندارد. وقتی که نیامده است؛ نمی دانی آیا با توست یا علیه تو و آن وقت برای توست یا تو از آن اویی. و وقتی که در آنی؛ پس مراقب باش که از وقت و از تعهد نفست در آن غایب و غافل نشوی» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۹۴).
- از آداب ایشان است عمل کردن با آگاهی از آنچه از احوال بر ایشان وارد می شود و آنچه در اوقات بر ایشان می گذرد و غفلت نکردن از هیچ حالی و شناخت وقت؛ چرا که عزیزترین چیزهاست و بر عارف واجب است که از آن غفلت نکند؛ همانا وقت، هنگامی که از دست رفت، دیگر یافت نمی شود و از حسین بن منصور حکایت شده است که

- گفت: «حفظ کن انفاس و اوقات و ساعات خود را و آنچه بر تو می‌گذرد و آنچه در آن هستی» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۰۱).
- از آداب ایشان است تلاش در شناخت دواعی و طلب کردن هر وقتی با آدابی که داعی آن وقت، به آن فرامی‌خواند. حسین‌بن منصور گفت: «داعی ایمان به هدایت و رستگاری فرامی‌خواند، داعی اسلام به اخلاق، داعی احسان به مشاهده، داعی فهم به زیادت، داعی عقل به ذوق و داعی علم به سماع و داعی معرفت به روح و راحت و رایحه و داعی نفس به عبادت و داعی توکل به اطمینان و اعتماد و داعی خوف به انزعاج و داعی رجا به آرامش و داعی محبت به شوق و داعی شوق به وکله و داعی وکله به الله و کسی که داعیه‌ای از این دواعی نداشته باشد، بی‌بهره است» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۰۱).
- از آداب ایشان است مشغول شدن به اوقاتشان برای آباد کردن آن بدون ذکر گذشته و آینده. ابوسعید خراز می‌گوید: «مشغول شدن به وقت گذشته ضایع می‌کند وقت آینده را» (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۰۲).
- از آداب ایشان است دوام اشتغال به آنچه در هر وقت و هنگام و نفس به آن ملزم و متعهد گشته‌اند و دوری آن‌ها از آسودگی. به گفته سهل بن عبدالله، بر انسان آسوده و فارغ، خلل وارد می‌شود؛ چراکه انسان مشغول در زیادت و فزونی است و تکلف از آن فرد آسوده است، نه انسان مشغول (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۰۳).
- از آداب ایشان است مداومت کردن بر توبه در هر وقت و زمان؛ چراکه بنده در هیچ وقتی از تقصیر و کوتاهی در ادای فرائض الهی و غفلت از شکر نعمات ایمن نیست، پس توبه و استغفار بر او لازم می‌شود (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۰۶).
- از آداب ایشان است ملازمت ورع در همه اوقات (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۳۴۹).
- از آداب ایشان است متهم داشتن نفس در همه اوقات (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۰۶).
- اشتغال ایشان در همه اوقات به آنچه اولی است بر آن‌ها، از حال و علم و ادب و مجاهده (پورجوادی ۱۳۸۸، ج ۱: ۴۰۴).
- تکرار لفظ وقت و تأکید فراوان بر حفظ وقت و توجه نکردن به اوقات گذشته و آینده در آداب و اصول اهل تصوف، نشان از اهمیت مفهوم وقت دارد تا بدانجا که بسیاری دیگر از الفاظ و

اصطلاحات رایج در میان متصوفه نیز با مفهوم وقت، تعریف و تفسیر می‌شوند. به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

حال: «واردی بود بر وقت که ورا مزین کند؛ چنان که روح مر جسد را» (هجوری، ۱۳۸۷: ۵۴۲).
خوف: ابن‌خبیق گفته است: «خائف در نظر من کسی است که در حکم وقت باشد، وقتی آفریده‌ها از او ترسند و وقتی از او ایمن باشند» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۶۱).

بسط: «بسط گشادن مولی است دل و وقت و همت رهی را» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۲۲).
رضا: «ابن عطا گفت: رضا آن است که دل به دو چیز نظاره کند: یکی آن که بیند که آنچه در وقت به من رسید حق تعالی مرا در ازل این اختیار کرده است و دیگر بیند که مرا اختیار نکرد مگر آن که فاضل تر است و نیکوتر» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳۱۲-۱۳۱۳).

توکل: ابوبکر و راق گفته است: «توکل فراگرفتن وقت است صافی از کدورت انتظار. چنان که نه تأسف خورد بدانچه گذشت و نه چشم دارد بدانچه خواهد آمد» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۲: ۱۰۶).
قناعت: «از جنید پرسیدند: قناعت چیست؟ گفت: خواست تو تجاوز نکند از آنچه برای توست در وقت تو» (ابونعیم اصفهانی، بی تا، ج ۱۰: ۲۶۳).

بنابر آنچه بیان کردیم می‌توان گفت «وقت» بخش جدایی‌ناپذیر تصوف است و نقش مهم آن در آداب و اصول و اصطلاحات و تعبیرات متصوفه آشکار است. حال باید به این سؤال پاسخ داد که وقت در تصوف به چه معناست؟

تعریف‌های وقت

در *اللمع* تعریفی کوتاه از وقت آمده است: «الوقت ما بین الماضي و المستقبل»؛ سپس سخنی از جنید ذکر شده است که گفت: «وقت عزیز است. اگر فوت شود، دیگر به دست نمی‌آید» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۳۴۲). از نظر سراج وقت چیزی است بین گذشته و آینده که اهمیت آن را با سخن جنید نشان می‌دهد. آیا مقصود وی زمان حال است یا چیزی دیگر؟ پس از سراج در کتاب‌های عرفانی تعریف‌های مختلفی از وقت می‌بینیم.

قشیری چهار تعریف برای وقت آورده است؛ در *رساله تفسیریه* می‌خوانیم: «حقیقت وقت نزدیک اهل تحقیق، حادثی است که اندر وهم آید، حاصل بر حادثی متحقق، حادث متحقق وقت

بود حادث متوهم را، چنان که گویی سر ماه نزدیک تو آیم، آمدن متوهم است. آمدن و ناآمدن را بود و سر ماه حادثی است متحقق ناچاره [چون این ماه بگذرد سر ماهی دیگر بود] سر ماه حادثی است متحقق، وقت آمدن است» (قشیری، ۱۳۷۴: ۸۸). این تعریف از وقت را می‌توان با سخنی از ابن سینا مقایسه کرد. ابن سینا در فن سماع طبیعی در باب ماهیت زمان، نظرات گوناگون رایج در عصر خود را بیان کرده است. وی می‌گوید: «بعضی آن را وجودی دانسته‌اند، به این نحو که نه به خودی خود یک چیز باشد؛ بلکه بر سبیل اینکه نسبتی است از اموری هر چه باشد به اموری هر چه باشد، مانند آمدن کسی در طلوع آفتاب که آن وقت است برای هر عرض دیگری که حادث شود. و کسانی که این عقیده را دارند می‌گویند زمان مجموع اوقات است و وقت عرضی است حادث که با وجود او وجود عرض دیگری فرض می‌شود» (ابن سینا، ۱۳۶۱: ۱۹۱). چنان که ملاحظه می‌شود تعریف قشیری از وقت، همان تعبیری است که ابن سینا دربارهٔ زمان نقل کرده است. درحقیقت این تعریف از وقت ماهیتی فلسفی دارد و شاید به همین دلیل در میان اهل تصوف و عرفان رایج نبوده است و در دیگر متون تصوف چنین تعریفی برای وقت نیامده است. سپس قشیری با ذکر سخنی از ابوعلی دقاق، تعریفی دیگر از وقت ارائه می‌دهد: «وقت آن است که تو آنجایی اگر به دنیایی، وقت تو به دنیاست و اگر به عقبایی، وقت تو عقبی است و اگر شادی است، وقت تو شادی است و اگر به اندوهی، وقت تو اندوهی است» (قشیری، ۱۳۷۴: ۸۸). و از این سخن چنین نتیجه می‌گیرد که از نظر ابوعلی دقاق وقت چیزی است که بر انسان غالب است (قشیری، ۱۳۹۱: ۹۷). در ادامه می‌گوید: «گروهی گفته‌اند که میان دو روزگار بود، روزگار گذشته و آنچه فرایش بود» (قشیری، ۱۳۷۴: ۸۹). در این تعریف، وقت مترادف با «زمان حال» است. در تعریفی دیگر آورده است: «به وقت، آن خواهند که در پیش ایشان آید از تصرف حق در ایشان را، جز آنکه ایشان خود را اختیار کنند. و گویند فلان به حکم وقت است؛ یعنی که گردن نهاده است بدانچه پدیدار آید از حکم غیب، از اختیار خود دور» (قشیری، ۱۳۷۴: ۸۹). وی در این تعریف وقت را واردی غیبی می‌داند که ناگاه در دل سالک پدیدار می‌شود.

هجویری وقت را چنین تعریف کرده است: «وقت آن بود که بنده بدان از ماضی و مستقبل فارغ شود، چنان که واردی از حق به دل وی پیوندد و سرّ وی را در آن مجتمع گرداند، چنان که اندر کشف آن نه از ماضی یاد آید نه از مستقبل» (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۰)؛ آنگاه در توضیح مطلب آورده

است: «پس همه خلق را اندر این دست نرسد و نداند که سابقت بر چه رفت و عاقبت بر چه خواهد بود. خداوندان وقت گویند: علم ما مر عاقبت و سابق را ادراک نتواند کرد. ما را اندر وقت با حق خوش است که اگر به فردا مشغول گردیم و یا اندیشه دی بر دل بگذاریم، از وقت محجوب شویم و حجاب پراکندگی باشد» (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۰). درحقیقت هجویری وقت را چیزی می‌داند که بی خبری و بی توجهی انسان را نسبت به گذشته و آینده در پی دارد. با تأمل در سخنان وی می‌توان گفت وقت، لحظه لحظه زندگی عارف است که با حق سپری می‌شود و در این لحظات با حق بودن گاه واردی نیز از غیب رخ می‌نماید.

خواجه عبدالله انصاری در رساله صد میدان، میدان نودویکم را میدان «وقت» می‌نامد و آن را چنین توضیح می‌دهد: «وقت آن است که جز از حق در آن بنگریزد. مردان در آن سه‌اند: وقت یکی سبک است چون برق و وقت یکی پاینده و وقت یکی غالب» (خواجه عبدالله، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۲۷). آن‌گاه توضیح می‌دهد که: «وقتی که سبک، چون برق است، غاسل و شوینده است و از فکر زاید و دنیا را فراموش کرده، تا ذکر آخرت را روشن کند و وقتی که پاینده است، شاغل و مشغول دارنده است و از لذت ذکر زاید و از آخرت مشغول کند تا حق معاینه گردد. و وقت غالب، قاتل است و کشنده و از سماع و نظر زاید و رسوم انسانیت محو کند تا جز حق نماند» خواجه نیز در این سخنان وقت را حالی می‌داند که عارف با حق می‌گذراند و سه درجه برای آن برمی‌شمرد؛ وقتی که سبک و گذراست و نتیجه تفکر سالک است که او را از دنیا جدا و به آخرت مشغول می‌سازد. وقتی که پاینده و حاصل لذت ذکر است و سالک را به حق رهنمون می‌شود و وقت غالب که از سماع و نظر حاصل می‌شود و سالک را در حق محو می‌کند به گونه‌ای که جز حق نمی‌ماند. (خواجه عبدالله، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۲۷).

وی در منازل السائرین وقت را ظرفی برای حدوث و وجود شیء تعریف می‌کند، سپس سه معنای عرفانی برای آن بیان می‌کند: ۱. وقتی است که سالک واجد وجدی صادق است؛ ۲. وقتی است که سالک بین تمکّن و تلوّن سیر می‌کند؛ ۳. وقت، حق است. (استغراق رسم وقت در وجود حق) (بینا، ۱۳۵۴: ۱۲۶-۱۲۸). به نظر می‌رسد این سه تعریف درحقیقت سه درجه برای وقت هستند و می‌توان آن‌ها را با گفته خواجه در رساله صد میدان که پیش از این آوردیم، مقایسه کرد.

در *اسرار التوحید* از ابوسعید نقل شده است که گفت: «وقت تو این نفس توست در میان دو نفس، یکی گذشته و یکی ناآمده. دی شد و فردا کو؟ روز امروز است و امروز این ساعت و این ساعت این نفس است و نفس این وقت است» (محمدبن منور، ۱۳۸۹، ج: ۱، ۳۰۷). از نظر ابوسعید وقت، «اکنون» است؛ اکنونی که هر چند به قدر یک نفس کوتاه است اما بسیار ارزشمند است و باید آن را دریابیم.

در *تذکره خواجه محمدبن صدیق کججانی* وقت بدین معانی است: «وقت عبارت است از چیزی که تو را در حال خود عارض شود از نیک و بد و معرفت و جهل و همچنین اوقات زمانی را نیز وقت گویند؛ به حسب آنکه حق تعالی در حق هر شخصی و هر نفسی و هر زمانی چیزی ایجاد می کند» (پلاسی شیرازی، ۱۳۶۸: ۲۰).

شیخ اشراق وقت را مترادف طوابع به کار برده است: «اول برقی که از حضرت ربوبیت رسد بر ارواح طلباب، طوابع و لوایح باشد و آن انواری است که از عالم قدس بر روان سالک اشراق کند و لذیذ باشد و هجوم آن چنان ماند که برق خاطف ناگاه در آید و زود برود. «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» (رعد: ۱۲). [خوفا من الزوال و طمعاً فی الثبات]. از نظر دوم این اشارت است به اوقات اصحاب تجرید و صوفیان این طوابع را اوقات خوانند» (شیخ اشراق، ۱۳۷۵، ج: ۳، ۳۱۹). با کمی مسامحه، این تعریف می تواند همان حالی باشد که ناگهان از غیب بر دل سالک وارد می شود.

در *عوارف المعارف* درباره وقت چنین آمده است: «از جمله اشارات، وقت است و وقت همچون شمشیر بر آن باشد و برق خاطف و ریح عاصف و باشد که واردی باشد که ناگاه به دل بنده رسد بی اکتساب او و متصرف وجود او شود و بر او حاکم شود. چنان که گویند: فلان به حکم وقت است یعنی او بی او نمانده است، از بهر آنچه حضرت عزت راست» (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۹۴).

ابن عربی نیز وقت را چنین تعریف می کند: «الوقت عبارة عن حالک فی زمن الحال، لا تعلق له بالماضی و لا بالمستقبل» (ابن عربی، ۱۴۲۱، ج: ۱، ۵۵۴). وی وقت را حال انسان در زمان حال می داند به گونه ای که به گذشته و آینده وابسته نیست.

ابوبکر شمس الدین رازی نیز در *حدائق الحقائق* برای وقت دو معنای «زمان حال» و «وارد غیبی» را ذکر می کند (۱۴۲۲، ج: ۲۹۱).

با بررسی آنچه درباره وقت گفته‌اند، می‌توان سه معنی برای وقت در نزد صوفیان بیان کرد. این سه معنی را کاشانی در مصباح الهدایه ذکر کرده است:

گاهی وقت گویند و مرادشان وصفی بود که بر بنده غالب باشد؛ مانند قبضی یا بسطی یا حزنی یا سروری و صاحب آن وقت از غایت غلبه حال و امتلا از آن، ادراک حالی دیگر نتواند کرد... و گاهی اطلاق لفظ وقت کنند و مرادشان هر حالی بود که بر سیل هجوم و مفاجات از غیب روی نماید و به غلبه تصرف، سالک را از حال خود بستاند و منقاد و مستسلم حکم خود گرداند... و اما مراد از وقت به معنی سوم، زمان حال است که متوسط بود میان ماضی و مستقبل. گویند فلان صاحب الوقت یعنی اشتغال به ادای وظایف زمان حال و اهتمام به چیزی که اهم و اولی بود در زمان، او را از تذکر ماضی و مستقبل مشغول می‌دارد و اوقات را ضایع نمی‌گذارد (کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۴۰-۱۳۸).

چنان‌که می‌بینیم در این سه تعریف از وقت، یکی به زمان حال اشاره دارد و دو تعریف دیگر به معنای حال است؛ حال به معنای وصف غالب بر انسان و حال به معنای واردی غیبی که سالک را در بر می‌گیرد.

وقت و حال

اینک برای روشن‌تر شدن مفهوم وقت در میان متصوفه، رابطه «وقت» و «حال» را بررسی می‌کنیم. در دو بخش از کتاب اللمع، تعریف «حال» را می‌بینیم. در بخشی آمده است: «معنی الاحوال فهو ما يحل بالقلوب أو تحل به القلوب من صفاء الأذکار» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۴۲). سپس مؤلف سخنی از جنید نقل کرده است که گفت: «الحال نازلة تنزل بالقلوب فلا تدوم» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۴۲) و در بخش دیگری از کتاب می‌خوانیم: «الحال نازلة تنزل بالعبد فی الحین فیحل بالقلب من وجود الرضا و التفویض و غیر ذلک فیصفو له فی الوقت فی حاله و وقته و یزول» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۳۳۵-۳۳۴). سپس ابونصر سراج در تأیید سخن خود می‌نویسد: «و هذا كما قال الجنید رحمه الله و عند غیره الحال ما يحل بالاسرار من صفاء الأذکار و لا یزول فاذا زال فلا یکون ذلک حالاً» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۳۳۵). در این سخنان حال چیزی است که بر قلب بنده فرود می‌آید و باعث

صفای حال و وقت می‌شود و سپس از میان می‌رود و گروهی نیز اعتقاد دارند که حال از بین نمی‌رود و اگر از میان رود، حال نیست.

قشیری در تعریف «حال» به این اختلاف اشاره کرده است که برخی حال را چون برقی می‌دانند که می‌آید و می‌رود و گروهی دیگر به بقای احوال و دوام آن تأکید کرده‌اند (قشیری، ۱۳۹۱: ۱۰۰). هجویری نیز نگرش مشایخ را به این موضوع، بر دو نوع می‌داند: «گروهی دوام حال روا دارند و گروهی روا ندارند» (هجویری، ۱۳۸۷: ۲۷۵).

هجویری «حال» را چنین تعریف می‌کند:

واردی بود بر وقت که ورا مزین کند؛ چنان‌که روح مر جسد را و لامحاله وقت به حال محتاج باشد که صفای وقت به حال باشد و قیامش بدان. پس چون صاحب وقت، صاحب حال شود، تغییر از وی منقطع شود و اندر روزگار خود مستقیم گردد که با وقت بی‌حال زوال روا بود چون حال بدو پیوست جمله روزگارش وقت گردد و زوال بر آن روا نبود (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۳-۵۴۲).

از نظر هجویری وقت، اگرچه تحفه‌ای است از حق اما متغیّر است و ناپایدار ولی حال واردی است از حق بر بنده که دوام دارد و به همین دلیل حال را همچون روحی برای جسم وقت می‌دانند. وقت، درجهٔ مرید است و حال، صفت مراد (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۴-۵۴۳).

خواجه عبدالله انصاری «وقت» را ظرفی برای حدوث و وجود شیء تعریف می‌کند (بینا، ۱۳۵۴: ۱۲۷). با دقت در آنچه از تعریف‌های وقت و مفهوم حال بیان کردیم، می‌توان گفت وقت، ظرف است و حال، مظروف. به همین دلیل متصوّفه ظرف وقت (زمان حال) را به‌جای مظروف آن که همان حال است به کار می‌برند؛ وقت می‌گویند و مرادشان حال است. مثلاً در حکایتی دربارهٔ عبدالله مبارک گفته‌اند:

زمستانی سرد بود و در بازار نیشابور می‌رفت. غلامی دید با پیراهنی تنها که از سرما می‌لرزید. گفت: چرا با خواجه نگویی تا از برای تو جبه‌ای بخرد؟ گفت: چه گویم که او خود می‌بیند و می‌داند. عبدالله را وقت خوش گشت. نعره‌ای نزد بیفتاد (عطارد، ۱۹۰۵، ج ۱: ۱۸۵).

درحقیقت منظور از خوش شدن وقت، خوش شدن حال عبدالله است.

باید به این نکته توجه کرد که وقت را به معنی زمان حال، بدون احوال درونی و بیرونی خود نمی‌توانیم درک کنیم. به عبارت دیگر هر وقت و اکنونی که سپری می‌شود، با احوال انسان توصیف می‌گردد. اگر بخواهیم اکنون خود را وصف کنیم چه می‌گوییم؟ غمگینم، شادم، می‌خوانم، می‌نویسم، منتظرم، کار می‌کنم، ورزش می‌کنم و جز آن؛ یعنی لحظه لحظه زندگی با احوال ما پیوند می‌خورد، معنا می‌یابد و می‌گذرد. آنچه باعث شده است متصوفه، وقت را مترادف با حال بدانند همین رابطه تنگاتنگ «وقت» (زمان حال) با حال (وصف غالب بر انسان) است و چون حال در تصوف به معنی وارد غیبی نیز هست، این معنی از حال نیز مترادف وقت به کار رفته است. چنان که پیش از این گفتیم سراج، وقت را چیزی بین گذشته و آینده تعریف کرده است؛ پس آنچه بین گذشته و آینده قرار دارد، هم می‌تواند زمان حال باشد و هم وصفی که در هر لحظه بر بنده غالب است و هم واردی غیبی که سالک را دربر گرفته و او را از احوال گذشته و آینده جدا می‌سازد.

معرفت و وقت

صوفیان در مسیر معرفت گام برمی‌دارند، معنای معرفت و عارف نیز با مفهوم وقت در آمیخته است. ابوبکر عبدالله بن طاهر ابهری معرفت را ضایع نکردن حکم وقت می‌داند (سلمی، ۱۴۲۴: ۲۹۸). جنید کسی را که از معرفت هفت چیز عاجز باشد، شایسته صفت بندگی نمی‌داند. شش‌تای آن‌ها عبارت‌اند از: معرفت خدا، خود، دشمن که همان ابلیس است، خلوت، دنیا و آخرت؛ هفتمین معرفت، معرفت وقت است که آن را کمال معرفت می‌داند و معتقد است کسی که وقتش را نشناسد وقتش از دست می‌رود و پرداختن به آنچه گذشته است، انسان را از آنچه می‌آید، مشغول و غافل می‌سازد (ابن خمیس، ۱۴۲۷: ج ۱: ۳۳۱). البته ابونصر سراج در معنی کمال معرفت می‌گوید: «معنایش این است که وقت بنده، واحد و بی‌تغییر باشد و بنده در همه احوال خویش با خدا و برای خدا باشد و از غیر او جدا» (سراج، ۱۳۸۶: ۶۰).

جنید در پاسخ به شخصی که پرسید عارف کیست؟ چنین گفت: «لون الماء لون إنائه». این سخن را چنین تفسیر کرده‌اند که عارف به حکم وقتش عمل می‌کند (ابن خمیس، ۱۴۲۷: ج ۱: ۳۱۴). ذوالنون در پاسخ به همین سؤال گفت: «اینجا بود و برفت؛ یعنی او را در دو وقت به یک حال نیایی،

زیرا که گرداننده وی غیر وی است» (کلابادی، ۱۳۷۱: ۴۵۳). در مقابل، حلاج، وقت را صفتی می‌داند که شایسته عارف نیست. سخن وی تأمل برانگیز است؛ از او پرسیدند: «عارف را وقت باشد؟» گفت: «نه، از بهر آنکه وقت، صفت صاحب وقت است و هر که با صفت خویش آرام گیرد، عارف نبود» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۲: ۱۳۹). جریری نیز از میان خلق، چهار تن را عزیز می‌داند، یکی از آن‌ها عارفی است که از سر وقت سخن گوید نه از گُراسه و آموخته (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۳۶۱). شبلی سخن زیبایی درباره وقت عارف دارد و می‌گوید:

وقت عارف چون روزگار بهار است؛ رعد می‌غرد و ابر می‌بارد و برق می‌سوزد و باد می‌وزد و شکوفه می‌شکفتد و مرغان بانگ می‌کنند. حال عارف هم چنین است: به چشم می‌گرید و به لب می‌خندد و به دل می‌سوزد و به سر می‌بازد و نام دوست می‌گوید و بر در او می‌گردد (عطار، ۱۹۰۵، ج ۲: ۱۷۷).

فقیر و وقت

از سخنانی که در احوال فقیر و درویش گفته‌اند نیز اهمیت وقت آشکار است. سیروانی فقیر را فرزند وقت خود می‌داند که اگر به وقتی دیگر چشم داشته باشد، از فقر خارج می‌شود (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۵۰۲). جنید گفت: «فقیر توان همه کار دارد، جز صبر بر وقت خویش تا انقضای مدّت آن» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۱۷۵). «سهل تستری را گفتند: درویش کی بیاساید؟ گفت: آنگاه که خود را جز آن وقت نبیند که در وی بود» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۱: ۲۶۷). جعفر خلدی گفت: «وقتی فقیری را می‌بینی که زیاد می‌خورد، بدان که او مشمول یکی از سه مورد است: یا به خاطر آن است که وقت از او سپری شده است و یا به خاطر وقتی است که می‌خواهد بدان روی کند و یا به خاطر وقتی است که در آن است» (سراج طوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۱).

پوشش فقیر نیز تابع وقت اوست. ابونصر سراج گفته است: «آداب فقرا در لباس پوشیدن، آن است که به تناسب وقت عمل کنند. وقتی پشم و لباده یا مرقع بیابند، بر تن می‌کنند و وقتی لباس‌های دیگر نیز بیابند می‌پوشند» (سراج طوسی، ۱۳۸۶: ۱۹۵).

ابراهیم صیاد به حکم وقت بودن را نشانی می‌داند بر صدق فقیر (ابن‌ملقن، ۱۴۲۷: ۵۲). از یوسف‌بن حسین رازی درباره فقیر صادق پرسیدند، گفت: «کسی که فقط بنده وقت خود باشد و اگر در وقت خود به وقتی دیگر بیندیشد، شایسته نام فقیر نیست» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۱۰۸). ابوحنفص

نیشابوری در پاسخ به همین پرسش گفت: «کسی است که همه اوقات به حکم وقت است و اگر واردی بر او درآمد و او را از حکم وقتش خارج ساخت، از آن بهر اسد» (سراج طوسی، ۱۹۱۴: ۱۰۸).

نقد وقت

یکی از نکاتی که درباره وقت در سخنان اهل تصوف، مهم جلوه می کند، «نقد وقت» و اهمیت ندادن به گذشته و آینده است. شخصی از ذوالنون مصری وصیتی خواست، «گفت: همت خود را پیش و پس مفرست. گفتند: این را شرح باید. گفت: از هر چه گذشته و هر چه ناآمده اندیشه مکن و نقد وقت را باش» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۱: ۱۳۳). عبدالله منازل معتقد است کسی که به اوقات گذشته و آینده مشغول شود، وقتش بی فایده از دست می رود (ابن ملقن، ۱۴۲۷: ۲۵۰). از نظر وی آدمی چگونه می تواند به پس و پیش خود بنگرد در حالی که از مقام و وقت خود غایب و غافل است؟! (سلمی، ۱۴۲۴: ۲۷۹). به سهل تستری گفتند: «درویش کی بیاساید؟ گفت: آنگاه که خود را جز آن وقت نبیند که در وی بود» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۱: ۲۶۷). ابوسعید خراز گفته است: «وقت عزیز خود را جز به عزیزترین چیزها مشغول مکن و عزیزترین چیزها شغلی بود بین الماضي و المستقبل، یعنی وقت نگه دار» (عطار، ۱۹۰۵، ج ۲: ۴۴). همو گفته است: «جستن تدارک وقت ماضی، ضایع کردن وقت باقی است» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۲۵۴). و ابوسعید ابوالخیر گفت: «دی شد و فردا کو؟ روز امروز است و امروز این ساعت و این ساعت این نفس است و نفس این وقت است» (محمد بن منور، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۰۷). شبلی گفته است: «این سر وقت که دارید به ناز دارید، فردا همین خواهی داشت و تا جاوید، صحبت با وی به این می باید کرد» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۴۲۳). و در جایی دیگر گوید: «هزار سال گذشته با هزار سال آینده بگذار، وقت نقد نگه دار» (بقلی شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۵۰).

در این سخنان نیز می توان برای واژه وقت، هم مفهوم حال را در نظر گرفت و هم زمان حال را. «اکنون» نه فقط نزد صوفیان که برای همگان مهم و بارزش است. بسیاری از بزرگان، شاعران و اندیشمندان نیز به این نکته اشاره کرده اند؛ آنان اندیشیدن به گذشته و آینده را موجب از دست رفتن اکنون می دانند و مردم را به دریافتن زمان حال توصیه می کنند.

الوقت سیف

یکی از تعبیرهایی که دربارهٔ وقت در میان اهل تصوف رایج است و بسیار بدان پرداخته‌اند، عبارت «الوقتُ سیفٌ قاطعٌ» است. شافعی خود اذعان کرده است که پس از ده سال معاشرت با صوفیان، یکی از فوایدی که از این صحبت برده است، عبارت «الوقت سیف» است (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۸۶: ۱۸۵) و ابوسعید ابوالخیر از قول شافعی گفته است: «علم همه عالم در علم من نرسید و علم من در علم صوفیان نرسید و علم ایشان در علم یک سخن پیر من نرسید که گفت: الوقت سیف قاطع» (عطار، ۱۹۰۵، ج: ۱، ۲۱۳). ابوسعید خود نیز گفته است: «دی شد و فردا کو؟ روز امروز است، الوقت سیف قاطع» (محمدبن منور، ۱۳۸۹، ج: ۱، ۲۸۵). درحقیقت صوفیان با این عبارت بر اهمیت و تأثیر فراوان وقت تأکید کرده‌اند.

چرا وقت را به شمشیر مانند کرده‌اند؟ برخی مؤلفان کتاب‌های تصوف، سبب سیف خوانده شدن وقت را نوشته و جمله معروف «الوقتُ سیفٌ قاطعٌ» را تفسیر کرده‌اند. پاره‌ای از آن اقوال را می‌آوریم.

«بر زبان این طایفه بسیار رود که الوقت سیف، یعنی چنان که شمشیر برنده است، وقت بدانچه حق او را همی راند، غالب است. و گویند شمشیر به بر ماسیدن نرم بود و لیکن به کناره برآن بود، هر که با او نرمی کند، سلامت یابد و هر که درشتی کند، خسته گردد و وقت همچین بود، هر که حکم او را گردن نهد، رسته بود و هر که معارضه کند، به ترک رضا با وی اندر ضلالت افتد و انشد شعرا، شعر:

وَكَالسَيْفِ إِنْ لَا يَنْتَهُ لَانَ مَسُّهُ
وَ حِدَاهُ إِنْ خَاشَنَتَهُ خَشِينَانِ

هر که وقت باز او بسازد، وقت او وقت بود، هر که وقت با وی نسازد وقت بر وی مقت بود» (قشیری، ۱۳۷۴: ۹۰).

هجویری معتقد است، همان‌طور که صفت شمشیر بریدن است، صفت وقت نیز بریدن است چرا که وقت، گذشته و آینده را محو می‌کند و انسان را از اندوه دیروز و فردا می‌رهاند (هجویری، ۱۳۸۷: ۵۴۲).

اگر تنبیهی ناگاه در رسد، زینهار که یک طرفه العین تأخیر نکنی که هلاک شوی.
فرمانی که به وسایط به تو رسد، دیگر است. آن را وجوب موسع خوانند. اما آنچه از

جلالت کار بتابد آن را حاکمات وقت خوانند. اگر چندان تأخیر افتد که کسی مثلاً «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» برخواند بیم هلاک و حرمان و سبب قطیعت و هجران بود. زیرا که مثال آن فرمان به وسایط چنان بود که سلطان تو را به رسولی بخواند. روا بود که استعدادی یا مهلتی را در او مجال بود. اما آنچه سلطان تو را به خودی خود بخواند، اگر در حال عین امتثال نکردی، هلاک لازم گردد و هجران ابدی و شقاوت سرمدی. اکنون این بشناس در مراقبه خواطر و در اوقات اذکار و در روزگارها، که نتوان دانست که کی بود این دعوت. «الوقت سیف» این بود. چون اجابت رود بلا تأخیر، علائق او را به سیف وقت پی کنند و اگر تأخیر کند، او را پی کنند (غزالی، ۱۳۵۶: ۴۱).

فرغانی وقت را زمان حاضر می‌داند و معتقد است «اگر» گفتن شخص، دشمنی نفس است با حق؛ بنابراین باید از گفتن اینکه فردا چنین و چنان کنم، دوری کرد. وی همچنین وقت را در اصطلاح تصوف، حالی می‌داند که شخص را از گذشته و آینده بی‌خبر می‌سازد و صفتی را که غالب است به شخص می‌نمایاند و او را از صفات دیگرش جدا می‌سازد. چون این حال (وقت) کوتاه و زودگذر است آن را به شمشیر مانند کرده‌اند؛ یعنی وقت همچون شمشیر حکم خود را ظاهر می‌کند و زود از میان می‌گذرد (فرغانی، ۱۳۷۹: ۳۲۹).

به بیان کشف الاسرار، «سرّ وقت عارف تیغی تیز است. نه جای آرام و نه روی پرهیز است» (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۴: ۲۳).

اطلبوا العلم

سخن آخر در باب اهمیت وقت، تفسیری است که بعضی صوفیان از این حدیث کرده‌اند: «اطلبوا العلم ولو بالصین، فإن طلب العلم فريضة على كل مسلم». برخی از متصوفه منظور از علم را در این حدیث علم وقت می‌دانند (سهروردی، ۱۴۲۷ق، ج ۱: ۳۹). ابومحمد جریری مقصود از علم را در سخن پیامبر (ص) علم حال و علم وقت و علم سیر می‌داند. از نظر وی کسی که نسبت به وقتش و آنچه در وقت بر او می‌گذرد جاهل باشد، درحقیقت وقتی را که به آن امر شده، نشناخته است (ابن‌خیمس، ۱۴۲۷ق، ج ۱: ۴۵۸). در شرح تعرف نیز آمده است: «و نیز گفت: اطلبوا العلم و لو بالصین. باز تفسیر کرد مر این علم را و گفت: و هو علم الوقت بما يجب عليهم ظاهراً و باطناً. گفت: این علم که

طلب کردن وی فاضل‌ترین اعمال است، علم وقت است به آنچه بر بنده واجب آید. ظاهر و باطن. ظاهر شریعت است و باطن حقیقت» (مستملی بخاری، ۱۳۶۳، ج ۲: ۶۵۴).

این سخنان نیز نشان می‌دهد که نزد صوفیان علمی که آموختن آن بر هر مسلمانی واجب است، علم وقت است. علمی که سبب می‌شود بنده در هر وقتی به چیزی مشغول شود که در آن وقت سزاوارتر است؛ چنان که در تعریف تصوف آوردیم معنای تصوف نیز از نظر برخی صوفیان همین است. ترمذی وقت را یکی از سرمایه‌های انسان می‌داند و می‌گوید: «سرمایه تو، قلب تو و وقت توست. قلبت به وسوسه‌ها مشغول شد و وقتت به انجام امور بی‌فایده ضایع گشت، چگونه سود می‌کند کسی که سرمایه‌اش زیان دیده است؟!» (سلمی، ۱۴۲۴: ۲۱۹). نه فقط صوفیان، بلکه هر انسانی، اگر وقت و زمان خود را بشناسد و متناسب با آن عمل کند، قطعاً از عمر و زندگی خود بهترین بهره را خواهد برد.

نتیجه:

صوفیان تصوف را تمکین از وقت می‌دانند و در سخنان خود برای وقت ارزش فراوانی قائل شده‌اند تا جایی که حفظ اوقات را برترین طاعت می‌دانند. بسیاری از آداب و اصول اهل تصوف بر پایه حفظ وقت و مراقبت از آن شکل می‌گیرد و بسیاری از اصطلاحات رایج در میان آن‌ها نیز با مفهوم وقت آمیخته است. از میان تعریف‌های متفاوتی که در کتاب‌های تصوف برای وقت بیان کرده‌اند، سه تعریف در میان اهل تصوف رایج بوده که عبارت‌اند از:

۱. وصفی که بر انسان غالب باشد.

۲. حالی که ناگهان از غیب رخ نماید و سالک را تسلیم حکم خود گرداند.

۳. زمان حال که بین گذشته و آینده قرار دارد.

علاوه بر مفهوم زمان حال، مفهوم عرفانی حال نیز در تعریف‌های وقت دیده می‌شود. با بررسی رابطه وقت و حال، می‌توان گفت وقت ظرف است و حال مظهر و بنابراین متصوفه گاه ظرف وقت (زمان حال) را به جای مظهر آن که همان حال است بیان کرده‌اند. وقت می‌گویند و مرادشان حال است. آدمی وقت به معنی زمان را بدون احوال درونی و بیرونی خود نمی‌تواند درک کند؛ یعنی هر لحظه از زندگی با احوال ما پیوند خورده، معنا می‌یابد و می‌گذرد و همین رابطه

تنگاتنگ وقت با حال باعث شده است که وقت را مترادف حال بدانند. سراج، وقت را چیزی بین گذشته و آینده تعریف کرده است؛ پس آنچه بین گذشته و آینده قرار دارد، هم می‌تواند زمان حال باشد و هم وصفی که در هر لحظه بر انسان غالب است و هم واردی غیبی که سالک را از احوال گذشته و آینده جدا می‌سازد. عارف باید همواره به حکم و قتش عمل کند چرا که معرفت، ضایع نکردن حکم وقت است. صوفی فرزند وقت خود است و آسایش او در آن است که همواره خود را در وقت ببیند و حتی در خوردن و پوشیدن نیز فرمانبر وقت خود باشد که این دلیلی است بر صدق او. تعبیر نقدِ وقت و اهمیت ندادن به آنچه گذشته است و آنچه خواهد آمد نزد صوفیان بسیار مهم است. به دلیل اهمیت وقت، مشایخ آن را به شمشیر مانند کرده و برای این همانندی تفسیرهای گوناگونی آورده‌اند که هر یک در جای خود قابل تأمل است. مثلاً همان‌گونه که صفت شمشیر بریدن است، صفت وقت نیز بریدن است؛ وقت، بیخ ماضی و مستقبل را می‌برد و اندوه گذشته و آینده را از دل می‌زداید. وقت آنقدر مهم است که اهل تصوف مقصود از علم را در حدیث اطلبوا العلم و لو بالصین، علم وقت می‌دانند؛ علمی که سبب می‌شود بنده در هر وقت و زمان و حالی به چیزی مشغول شود که در آن وقت و زمان و حال سزاوارتر است.

به این ترتیب معلوم می‌شود که «وقت» یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در میان عارفان است، و تصوف و بسیاری از آداب و اصول آن بر پایه مفهوم وقت معنی می‌یابند.

کتاب‌نامه:

- ابن خمیس موصلی، الحسین بن نصر بن محمد. (۱۴۲۷ق)، مناقب الأبرار و محاسن الأخیار فی طبقات الصوفیه، ۲جلد، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۶۱)، فن سماع طبیعی از کتاب شفا، ترجمه محمدعلی فروغی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۴۲۱ق)، مجموعه رسائل ابن عربی، ۳جلد، بیروت: دار المحیة البیضاء.
- ابن ملقن، ابو حفص عمر بن علی المصری. (۱۴۲۷ق)، طبقات الأولیاء، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابوبکر الرازی، محمد. (۱۴۲۲ق)، حقائق الحقائق، قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة.

- ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبد الله، *حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، قاهره: دار ام القراء للطباعة و النشر.
- بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۷۴)، شرح *شطحیات*، چاپ سوم، تهران، طهوری.
- بینا، محسن. (۱۳۵۴)، *مقامات معنوی (ترجمه و تفسیر منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری)*، تهران: بی نا.
- پلاسی شیرازی، حسن بن حمزه (۱۳۶۸)، *تذکره خواجه محمد بن صدیق کججانی*، ترجمه مولانا نجم الدین طارمی، چاپ دوم، تهران: خانقاه احمدی.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۸)، *مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی*، چاپ دوم، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- خرگوشی، عبدالملک بن ابی عثمان النیسابوری. (۲۰۱۰)، *تهذیب الاسرار فی آداب التصوف*، تحقیق محمد احمد عبدالحلیم، قاهره: مکتبه الثقافة الدینیة.
- خواجه عبدالله انصاری. (۱۳۷۷)، *مجموعه رسائل فارسی، تصحیح و مقدمه محمد سرور مولایی*، چاپ دوم، تهران، توس.
- _____ (۱۳۸۶)، *طبقات الصوفیه، تصحیح محمد سرور مولایی*، چاپ دوم، تهران، توس.
- سراج طوسی، ابونصر عبدالله بن علی. (۱۳۸۶)، *ترجمه اللمع فی التصوف*، مترجمان قدرت الله خیاطیان و محمود خرسندی، سمنان، دانشگاه سمنان.
- _____ (۱۹۱۴)، *اللمع فی التصوف*، و قد اعتنی بنسخه و تصحیحه رنولد الن نیکلسون، لیدن: مطبعه بریل.
- سلمی، ابوعب الرحمن محمد بن الحسین. (۱۴۲۴ق)، *طبقات الصوفیه*، چاپ دوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- سهوردی، شهاب الدین ابو حفص. (۱۴۲۷ق)، *عوارف المعارف*، ۲ جلد، قاهره: مکتبه الثقافة الدینیة.
- _____ (۱۳۷۵)، *عوارف المعارف*، ترجمه ابومنصور اصفهانی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.

- شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی. (۱۳۷۵)، رسائل شیخ اشراق، ۴ جلد، چاپ دوم، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- عطار نیشابوری، فرید الدین (۱۹۰۵ م)، تذکرة الأولیاء، ۲ جلد، لیدن، مطبعه لیدن.
- غزالی، احمد. (۱۳۵۶)، مکاتبات خواجه احمد غزالی با عین القضات همدانی، تهران: خانقاه نعمت‌اللهی.
- فرغانی، سعیدالدین. (۱۳۷۹)، مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض، چاپ دوم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷۴)، ترجمه رساله قشیریه (ترجمه ابوعلی بن احمد عثمانی)، با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۹۱)، الرسالة القشیریه، تصحیح و تطبیق مهدی محبتی، تهران: هرمس.
- کاشانی، عزالدین محمودبن علی. (۱۳۸۷) مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه در تصوف اسلامی، تصحیح جلال‌الدین همایی، چاپ هشتم، تهران: هما.
- کلابادی، ابوبکر محمد. (۱۳۷۱)، متن و ترجمه کتاب تعرف، به کوشش محمدجواد شریعت، تهران: اساطیر.
- محمدبن منور، میهنی. (۱۳۸۹)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح محمدرضا شفیع کدکنی، ۲ جلد، چاپ نهم، تهران: آگه.
- مستملی بخاری، اسماعیل. (۱۳۶۳)، شرح التعرف لمذهب التصوف، ۵ جلد، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، اساطیر.
- میدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۷۱)، کشف الأسرار و عده الأبرار، ۱۰ جلد، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۷)، کشف المحجوب، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: سروش.